

فرهنگی، سیاسی و اقتصادی این جوامع را متحول و یا حتی زمینه‌های ایجاد تحول بنیادین را فراهم کنند.

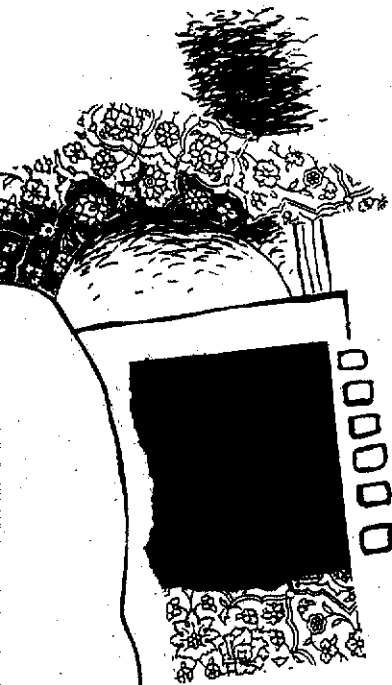
از جمله موضوعهای اساسی که در بحران هویت در این جوامع نقش ایفا می‌کند و باید مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد مذهب، فرهنگ سنتی و مهمتر از این دو، روند تاریخی‌ای است که چهره اصلی این جوامع را رقم زده است. عجالتاً در اینجا به‌طور خلاصه به مذهب اشاره‌ای می‌کنیم، زیرا در این جوامع مذهب، نه تنها به بخشی از فرهنگ تبدیل شده و همواره در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش اساسی ایفا کرده است، بلکه در نوع نگاه و طرز تلقی از مسائل گوناگون شدیداً تأثیر گذاشته است. مذهب در این جوامع که دارای تاریخی کهن است، کمتر به‌طور نقادانه و ریشه‌ای توسط متفکران مورد بررسی قرار گرفته است؛ امری که هم‌اکنون بیش از همه وقت بدان نیازمندیم و باید از زوایای فلسفی و تاریخی مورد ارزیابی نقادانه قرار گیرد، زیرا اگر بپذیریم که تغییر بنیادین در این جوامع باید دوران جدید را به‌وجود بیاورد و توسعه و ترقی و دموکراسی و رفاه اجتماعی که لازم و ملزوم یکدیگرند، تحقق یابند، چاره‌ای نداریم، مگر اینکه در حوزه مذهب که جزء بخشهای اصلی شده و به هسته اساسی فرهنگ ما مبدل شده است، تغییر حاصل شود. زیرا در شرایط امروز، به‌قول خوزه گائونوا جنبشهای بنیادگرای مذهبی با حمله به قلب آنچه به‌عنوان دستاورد مدرنیته قلمداد می‌شود، یعنی دولت و سیاست، عدم محدودیت خویش را در عرصه خصوصی به اثبات رسانده‌اند. این جنبشها، نه تنها گرفتار تخصص حرفه‌ای و محدود به دنیای خصوصی افراد نگشته‌اند، بلکه عملاً لائیک‌ترین عرصه‌های حیات

جوامع مسلمان‌نشین یکی از سخت‌ترین و خطرناکترین مراحل حیات خود را سپری می‌کنند. از یک‌سو نظام جهانی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی تمامی مناسبات در این جوامع را تحت‌الشعاع قرار داده است و از سوی دیگر فرهنگ سنتی این جوامع که ریشه در تاریخ آنان دارد، در مقابل این یورش گستاخانه که چون سیلی بنیان‌کن، تمامی روابط سنتی و ساختار اجتماعی و اقتصادی را در زیر سیطره‌اش قرار داده، به مقابله برخاسته است. این کشمکش در این دو قرن، مراحل گوناگونی پشت‌سر گذاشته است. به‌همین دلیل بحران این جوامع و تناقضهای عمیق اجتماعی که در آنها ریشه دوانده است، به مانعی جدی در راه ترقی تبدیل شده است و هویت‌یابی آنها را بر مبنای فرهنگ و تاریخ و نیازهای حقیقی و عاجلشان در عصر حاضر مشکلتر کرده است. حامیان فرهنگ سنتی، تمامی مصایب، کمبودها، شکستها، عدم رفاه، توسعه اقتصادی و آزادیهای اجتماعی و سیاسی را به عوامل بیرونی ربط می‌دهند و با تکیه به مذهب و فرهنگ این جوامع، هرگونه اندیشه فلسفی و اجتماعی را با نام اندیشه «وارداتی» و «استعماری» منکوب و طرد می‌کنند. در مقابل جریان سنتی، روشنفکرانی که به تجدد تکیه می‌کنند، عوامل اصلی عقب‌ماندگی در تمامی حوزه‌ها را ناشی از فرهنگ و تاریخ این جوامع می‌دانند و عاملی همچون استعمار را تنها یکی از عوامل فرعی تلقی می‌کنند.

بی‌شک این جوامع در بحرانهای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هولناکی به سر می‌برند که به نظر می‌رسد یکی از ریشه‌های اصلی آن در تاریخ و فرهنگ این جوامع است که باعث استبداد ریشه‌دار، شخصیت‌پرستی، خودرأیی، عدم تسامح و تساهل، ضدیت با خردگرایی، رعایت‌نکردن حقوق دیگران و عدم پایبندی به قانون، جبرگرایی، خرافه‌پرستی و... شده است که برای حل بحرانهای این جوامع جریانهای متعددی از قبیل لیبرالیسم نوع شرقی ناسیونالیسم و مارکسیسم جهان‌سومی، هیچ یک تاکنون قادر نشدند به لحاظ

اسلام کلاسیک، اخوان المسلمین و چپ اسلامی

حسین مجیدی



۲. بحران اجتماعی: مسأله مهاجرت، رشد جمعیت، بی‌سوادی گسترده و عدم سیستم و نظام آموزشی صحیح.

۳. بحران سیاسی: حکومت‌های وابسته، اشرافی، رفرف‌ناپذیر و مستبد و همچنین مخالفین سیاسی این حکومتها تماماً به‌دنبال کسب قدرت سیاسی هستند.

۴. بحران اقتصادی: وابستگی در عرصه‌های تکنولوژی، مالی، غذایی، دارویی و استثمار شدید کارگران، زنان، کودکان و فقر عمومی گسترده و عدم حداقل رفاه اجتماعی.

سرشت و جوهره این ویژگیها به خوبی نشان می‌دهد که تنها تغییر و تحولات در عرصه سیاسی در این جوامع، قادر نیست معضلات را حل کند، زیرا این عوامل مجموعه‌ای درهم تنیده را بارور کرده است که ناهنجاریهای ناشی از آن، تنها در سایه کار فرهنگی مستمر و فعالیت فکری گسترده و همه‌جانبه در یک پروسه طولانی از بین خواهد رفت. اگر روشنفکران در این جوامع به امر کارشناسی از یک‌سو و به اندیشه نقد از سوی دیگر اهمیت دهند، شاید بتوانند اندیشه‌های پی‌ریزی کنند و اسلوب مناسبی به میان آورند تا پایه‌های اندیشه فلسفی و اجتماعی در این جوامع به‌وجود آید و غرس گردد که در همین پروسه نقش مردم و رشد آگاهی آنان به‌طور مستقل و مستقیم به‌بار خواهد نشست، و گرنه سرشت معضلات این جوامع زمینه‌های هرگونه قشری‌گری و عقب‌گرد را بیش از گذشته آماده کرده است. روشنفکران برای مقابله جدی با قشری‌گری در جوامع مسلمان‌نشین و بالاخص در کشورهای غربی مسائل گوناگونی مطرح کرده‌اند. روشنفکران معاصر عرب بحث‌های بسیار مهمی در ارتباط با رابطه تمدنها، مسأله استبداد و فرهنگ در دنیای اسلام، رابطه تجدد و سنت و... را به میان آورده‌اند؛ بحثها و نوشته‌هایی که به شدت با مسائل حاد جامعه ایران مربوطند. اشاره‌ای مختصر به برخی از این

انسان مدرن را هم به چالش طلبیده‌اند، به همان ترتیب که وجود کشوری مثل امریکا که علی‌رغم اینکه از زمره مدرن‌ترین جوامع موجود به‌شمار می‌آید، کاملاً هم از خصلت مذهبی برخوردار است. این موضوع، برداشت اول را که معتقد به نابودی مذهب در نتیجه رشد و تکامل جوامع و نیل به مدرنیته بود، بی‌اعتبار می‌کند. بنیادگرایی مذهبی و عدم اکتفای آن به نقش محوله در عرصه خصوصی و اخلاقیات فردی، برداشت دوم را با مشکل روبه‌رو می‌کند. این است که امروز با پدیده‌ای مواجه می‌شویم که من به عنوان نابودی «خصلت خصوصی مذهب» از آن یاد می‌کنم. در عین حال پدیده دیگری نیز در عرصه عمومی مشاهده می‌شود که من آن را «اخلاقی شدن دوباره اقتصاد و سیاست» خوانده‌ام. مذهبی شدن سیاست و اقتصاد و تداخل دوباره اخلاقیات در دیگر عرصه‌های حیات در عمل و تئوری، سکولاریسم را از اعتبار ساقط کرده است... به خصوص که دیگر این ادعا که گویا مذهب امری است خصوصی، به هیچ وجه با واقعیت تاریخی انطباق ندارد. قصد ما در اینجا این نیست که نقش مذهب را در تاریخ جوامع مسلمان‌نشین توضیح دهیم، زیرا این موضوع می‌تواند توسط جامعه‌شناسی مذهب مورد بررسی قرار گیرد، بلکه ما می‌خواهیم به جریانهای اسلامی که مدعی پاسخ‌گویی به بحران هويت هستند، پردازیم. اما قبل از اینکه به ماهیت فکری آنان پرداخته و ترسیم از آینده این جریانهای ارائه کنیم، لازم می‌بینیم که اشاره‌ای به شرایط عینی و موقعیت کنونی این جوامع داشته باشیم.

تمامی این جوامع بدون استثنا دارای خصوصیات زیر هستند:

۱. عقب‌ماندگی فرهنگی و بحران در ارزشهای سنتی، کشمکش فرهنگ سنتی با فرهنگ غربی و غیربومی. به سخن دیگر جدال سنت و مدرنیته؛ سنتی که دارای ریشه‌های کهن تاریخی و فرهنگی است و مدرنیته‌ای که یکی از دستاوردهای تمدن غربی در قرن ۲۰ به‌شمار می‌آید.

۳۷
کمان شماره ۳۸



بعثها بی‌ثمر نخواهد بود. صادق جلال‌العظم به نقد «تفکر دینی» در جوامع عربی پرداخته و آن را به‌عنوان بیان از خود بیگانگی فرهنگی اعراب به نقد می‌کشد. وی پیدایش دوباره اسلام سیاسی در دنیای عرب را در ابعاد سیاسی و اجتماعی‌اش تحلیل کرده و مشکل حکومت‌های استبدادی در کشورهای عربی را در استفاده از ایدئولوژی سنتی مورد بررسی قرار داده است. عبدالله لارویی به نقد و بررسی «بحران روشنفکری عرب» دست زده و مشکل اساسی روشنفکران عرب را زندانی‌بودن در «گذشته»، دل‌سپردن به قهرمانها و سنت‌های دیرینه می‌داند. وی در برابر تفکر سنتی غالب بر ذهنیت روشنفکران عرب تفکر تاریخی را چاره برون رفتن از بحران فرهنگی کنونی می‌داند. محمد ارگون مسأله «نقد زبان و فرهنگ» را در دنیای عرب پیش کشیده است. وی در تلاش است که انحصار تفسیر و قرائت سنتی از متون اسلامی و ادبی را با قرائتی دوباره و «سکولار» از قرآن و ادبیات سنتی عرب، شکسته و از این طریق به فرایند تقدس‌زدایی و عقلانی‌کردن فرهنگ اسلامی و عربی کمک رساند. محمد عابدالجاہری به نقد «فرهنگ اسلامی اعراب» دست زده و قصدش عریان نمودن ساختارهای واقعی فکری و مفاهیمی است که این فرهنگ براساس آن استوار است. هشام شرابی به مسأله «ادغام فرهنگ پدرسالاری سنتی عرب» در پروژه‌های به‌اصطلاح تجدیدگرایانه در دنیای عرب پرداخته و با معرفی مفهوم "NEOPATRIARCHY" کلیت فرهنگ سیاسی جدید اعراب را در ادغام ارزشها و رفتارهای استبدادی، سنتی و نوعی تجدیدگرایی دانسته و به نقد این پدیده جدید در فرهنگ سیاسی عرب دست می‌زند. بسام تبیبی بخش‌های مهمی در زمینه «رویارویی اسلام و ایدئولوژی‌های غربی» دارد. از طرف دیگر صالح الوردانی، نویسنده مصری «مبنای اندیشه و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمامی جریانهای مذهبی در مصر» را مورد بررسی موشکافانه قرار داده است و اسماعیل اقلو، نویسنده ترک «فعالیت جریانهای مذهبی» را در هفتاد سال اخیر و نتایج سیاسی و فرهنگی آنان را در ترکیه تبیین کرده است و عاصف حسینی، نویسنده پاکستانی در آثار خویش «خاستگاه و ریشه‌ها و آینده بنیادگرایی» را مورد کنکاش جدی قرار داده است. البته در این چند دهه در مراکز دانشگاهی کانادا، امریکا و اروپا مسأله تکوین و استمرار جریانهای مذهبی در سودان، مصر، الجزایر، ایران، یمن، فلسطین، مراکش، تونس و ترکیه به‌طور گسترده مورد توجه قرار گرفته است. اما به لحاظ سیاسی، کشورهای اروپایی بالاخص فرانسه و امریکا با اتکا به چنین تحقیقاتی در پی تضعیف و ایجاد جنگ روانی و تبلیغی گسترده‌ای برآمده‌اند و یک‌باره «بنیادگرایی اسلامی» را دشمن اصلی مردم منطقه نشان می‌دهند و با استفاده از شیوه‌های آشکار و پنهان، می‌کوشند جنگ روانی گسترده‌ای به‌وجود آورند تا مردم ستمکش منطقه نتوانند به دلایل اصلی و واقعی فقر و ناداری و عدم رفاه اجتماعی و سرکوب خشن حکومتها که مسائلی عینی است و به‌طور مداوم با آن درگیر هستند، پی برند.

ماهیت جریانهای مذهبی

بی‌شک اسلام در جوامع مسلمان‌نشین در طول چند قرن متمادی به بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ این اقوام مبدل شده است و این جوامع به لحاظ فلسفی و تاریخی، یعنی نوع نگاه به هستی و روند تحولات اجتماعی از انواع و اقسام پادشاهی اسلامی متأثر شده‌اند. محتوای

فکری عقیدتی تمامی جریانهای اسلامی در خاورمیانه را می‌توان از دو برش اندیشه فلسفی، اجتماعی و منابع فکری و عقیدتیشان، البته با در نظر گرفتن موقعیت سیاسی و اجتماعی امروز و نیازهای اصلی این جوامع و موانع اساسی آن، مورد کنکاش قرار داد تا بتوان به سرشت حقیقی آنان نزدیک شد. بی‌شک نوع دید و نگاه جریانهای مذهبی به تاریخ اسلام از یک‌سو و ارائه تحلیل از تمدن غربی از سوی دیگر به خوبی نشان می‌دهد که به تجربه تاریخی اقوام و همچنین به تطور اندیشه مذهبی و غیرمذهبی و مهمتر از اینها به رابطه دین با فلسفه چگونه می‌نگرند. زیرا به‌خوبی می‌دانیم در این گفت‌وگو اندیشه دینی از تحجر و تعصب رهایی می‌یابد و فلسفه از افتادن به دامن نیهیلیسم نجات پیدا می‌کند و غایت‌دار و هدفمند می‌شود.

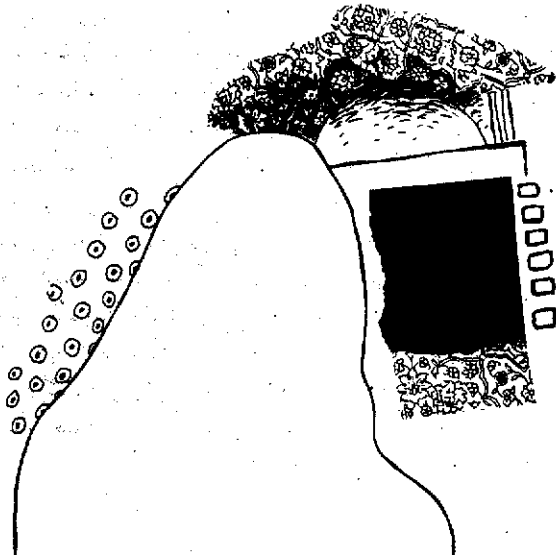
* * *

چند جریان مذهبی مسبب تمامی حرکتها و فعالیت‌های اسلامی در این جوامع هستند که هر یک را به‌طور مختصر بررسی می‌کنیم.

الف. اسلام سنتی

قبل از طرح هر امری درباره اسلام سنتی، این واقعیت انکارناپذیر را باید مطرح کرد که به گفته محمد ارگون «اسلام کلاسیک و سنتی با یک فقر عظیم تئوری روبه‌روست» اما از این امر نمی‌توان به راحتی به این نتیجه رسید که اسلام سنتی که شیرازاش به سنت و منابع کلاسیک فرهنگ اسلامی وابسته است، در جوامع مسلمان‌نشین به حاشیه رانده شده و هیچ تأثیری از خود به جا نمی‌گذارد. اسلام سنتی دارای مبانی و ویژگیهای زیر است:

قشری‌گری در مقابل خردگرایی: در تمامی جوامع مسلمان‌نشین، قشری‌گری و تعصب دینی به لحاظ تاریخی امری غیرقابل انکار است، هر چند دوره‌های کوتاهی از تاریخ این جوامع نشان داده که با گسترش خردگرایی و اهمیت دادن به اندیشه فلسفی، شکوفایی فرهنگی به اوج خود رسیده است - همانند قرنها ۴ و ۵ هجری که رشد و تطور تمدن اسلام به‌درستی گویای این مهم بوده است - اما قشری‌گری و تعصب دینی توانست ضربه‌های خردکننده‌ای به اندیشه فلسفی و بالطبع خردگرایی وارد آورده، آن را از بین ببرد و حتی تا آنجا پیش رفت که توانست عرفان را در خدمت خویش درآورد. همین ویژگی مهم، یعنی ستیزه با برهان، استدلال و عقل، اندیشه دینی را تضعیف کرد و نه تنها به ابعاد عقلی و فلسفی اسلام توجهی نشد، بلکه چنان یورش به عمل آمد که دیگر اندیشه عقلی و فلسفی در جوامع اسلامی، تا اوایل قرن حاضر تکوین نیافت.



اسلام کلاسیک و تاریخ: اسلام کلاسیک تکیه اصلی‌اش به تاریخ جوامع مسلمان‌نشین است، زیرا به خوبی می‌دانیم که توانست تصوف را با خود همراه کند، چون بخش زیادی از عرفا به خویشی از سرنوشت حلاج و عین‌القضات و سهروردی - که هر سه با قشری‌گری سرسبز داشتند - آگاه بودند. به همین دلیل، بعد از اواخر قرن پنجم هجری که عرفان و تصوف به صورت نظام درآمد، از اسلام کلاسیک نهایت بهره‌برداری را کرد و از یک سو متکلمین اسلامی نتوانستند از اسلام قشری فاصله گیرند، زیرا خطر «باطنیان» و «خوارج» هر آن حکومتها را تهدید می‌کرد و از سوی دیگر، اسلام کلاسیک اندیشه فلسفی را هم به حاشیه راند. خلاصه اینکه چهار مذهب سنتی که فقه اسلامی را تدوین کردند، به‌علاوه متکلمین و فلاسفه اسلامی و تصوف، پشتوانه‌ای را برای اسلام کلاسیک فراهم کرد که نویسنده مصری به نام عبدالجواد یاسین از آن به‌عنوان اسلامی یاد می‌کند که مبنایش، نه به خود اسلام - قرآن و سنت محمد - بلکه به تاریخ اسلام متکی است.

امروزه اسلام کلاسیک در میان جوامع مسلمان‌نشین یکی از حامیان اصلی و جدی سنت است و بی‌شک تغییر و تحول فرهنگی و فکری در این جوامع با این جریان قشری به‌عنوان یک مانع جدی روبه‌رو خواهد شد.

ب. جریانهای راست مذهبی

بی‌شک هنگامی که سخن از جریانهای راست است، در مرحله نخست باید تکوین و استمرارشان به درستی مورد ارزیابی قرار گیرد تا در سایه آن بتوان تأثیرشان را در تعمیق ویژگیهای این جوامع که آنها را برشمریم، مشاهده کرد.

جریانهای راست مذهبی در این جوامع برای مرحله تکوینی از فعالیت فرهنگی شروع کردند. زیرا به‌درستی می‌دانستند که ارزشهای سنتی در این جوامع آماج حملات شدیدی قرار گرفته است و برای حراست و دفاع از آن قدعلم نمودند، اما دیری نگذشت که اولین جریان سیاسی راست توسط حسن‌البنی در مصر پایه‌گذاری و سپس نطفه‌های «اخوان‌المسلمین» در تمامی کشورهای عربی بسته شد. و آنجایی که در جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی نابود شد، ترک‌تازی‌های استعمار و نطفه‌های ناسیونالیسم در منطقه به‌وجود آمد و مبارزه‌های رهایی‌بخش مردم در این منطقه اوج گرفت. و اخوان‌المسلمین که در تمامی کشورهای عربی ریشه گرفته بود و به دنبال تجدید دوباره خلافت اسلامی بود، نمی‌توانست و قادر نبود رهبری مبارزه‌های مردم را برعهده گیرد. اعتلای ناسیونالیسم بعد از جنگ جهانی دوم و مخصوصاً حکومت ناصر در مصر باعث شده بود که اخوان‌المسلمین به‌رغم تأکیدش به فرهنگ اسلامی، همچنان در انزوا به‌سر برد. البته حکومت‌های عربی در جهت نابودی اخوان‌المسلمین اقدامهای گوناگونی به‌عمل آوردند. سرکوبهای شدید و خونین این جریان در مصر و سوریه و سودان باعث شد که آنان دوباره به فعالیت فرهنگی روی آورند. اما چند موضوع مهم در چند دهه گذشته باعث شد گروهها و جریانهایی که خود را منسوب به اخوان‌المسلمین دانسته و به اندیشه سیاسی حسن‌البنی تکیه می‌کردند، دوباره به عرصه سیاست گام نهند.

مرگ ناصر و ترور سادات در مصر، انقلاب ایران، لاینحل‌ماندن مسئله فلسطین، شکست ناسیونالیسم عرب و مارکسیسم جهان

سومی - که توانسته بود به جریان اجتماعی تبدیل شود - زمینه‌های کافی فراهم کردند تا در مصر، فلسطین، اردن، الجزایر، تونس، ترکیه و مراکش اخوان‌المسلمین دوباره مطرح گردد. هر چند این جریان در هر یک از این کشورها دارای زمینه‌های متفاوت تاریخی است و از شیوه‌های متعددی سود جسته و می‌جوید، اما اندیشه سیاسی حسن‌البنی: تأکید به فرهنگ سنتی اسلام، کسب قدرت سیاسی و یا شرکت در حاکمیت سیاسی بوده است و شعار استراتژیک آن برقراری حکومتی است که حافظ فرهنگ و مذهب سنتی باشد. هم‌اکنون اخوان‌المسلمین در تمامی کشورهای خاورمیانه - به استثنای ایران - دارای پایگاه توده‌ای، نهادهای غریض و طویل‌صافی و منابع عظیم مالی و ثروت هنگفتی است که در زمینه‌های متعدد اقتصادی و مؤسسات و بانکها سرمایه‌گذاری کرده است. و به لحاظ تشکیلاتی منسجم‌ترین نیروی مذهبی است که در نهادهای اقتصادی و سیاسی و در زمینه‌های فرهنگی فعالیت گسترده‌ای دارد. هم‌اکنون در پارلمان‌های اردن، مصر و در نهادهای دینی در الجزایر، مراکش و ترکیه حضور فعال دارد.

مبنای اندیشه احزاب راست مذهبی

احزاب و جریانهای پیرو اخوان‌المسلمین به شالوده‌های اصلی اسلام کلاسیک تکیه می‌کنند، اندیشه‌ای که هر نوع برداشت جدید و تفسیر نو از اسلام را «بدعت» نام می‌نهد و «اجماع علما» را اصل، و منابع کلاسیک فرهنگ اسلامی را شاخص اندیشه در این عصر می‌داند. بی‌دلیل نیست که متفکران شرقی همچون عبدالله لائوری، جابری، ارگون، حنفی و... به خردگرایی از یک‌سو و از طرف دیگر به تقدس‌زدایی منابع کلاسیک فرهنگ اسلامی می‌پردازند، زیرا جریانهای راست مذهبی در راستای گسترش و تعمیق احساسات و شور مردم مسلمان هستند. نمونه بارز آن را در مصر، الجزایر و ترکیه به‌خوبی می‌توان دید. در مصر اخوان‌المسلمین در مقابل اندیشمندان چپ اسلامی - حسن حنفی - او را به ارتداد و کفر متهم می‌کند، زیرا این متفکر فرهنگ اسلامی را مورد نقد و ارزیابی قرار داده و یکی از علل عقب‌ماندگی را بینش اسلام سنتی دانسته است؛ اسلامی که هدف و انسان قربانی آن است و یا نجم‌الدین اربکان، رهبر حزب رفاه ترکیه طی مصاحبه‌ای که از او نسبت به احیای تفکر مذهبی در جوامع اسلامی سؤال می‌شود، می‌گوید: «اساساً استفاده از واژه احیا و اصلاح اندیشه دینی نادرست است» و تأکید می‌کند که علمای ما همچون سابق باید به قرآن و سنت و اجماع تکیه کنند.

تمامی این احزاب و جریانهایی که به‌نحوی به اندیشه کلاسیک اسلامی وابسته هستند (اخوان‌المسلمین در مصر، حزب رفاه ترکیه، جبهه نجات اسلامی در الجزایر) مالکیت را امری «مقدس» می‌دانند و اقتصاد اسلامی از نظر این احزاب در مسأله بانکداری اسلامی خلاصه شده است، زیرا با تمامی تحریفی که در طول تاریخ نسبت به جهت‌گیری اقتصادی اسلام به‌عمل آمده است، حتی منابع کلاسیک نتوانسته‌اند مخالفت شدید اسلام را با «ربا» پنهان کنند و به‌همین دلیل است که این جریانهای سنتی خواستار بانکداری اسلامی هستند. بانکداری اسلامی را جامعه ایران به‌خوبی تجربه کرد. واضح است که در این نوع سیستم اگر واژه بهره وجود ندارد، اما انواع و اقسام «کارمزد» در آن بهره‌ای صدچندان نصیب طبقات دارا می‌کند که می‌توان به ۲۴ درصد بهره که هم‌اکنون در بانک‌های ایران جریان

کرده است. در همین چند سال گذشته، الجزایر نمونه خوبی از این امر را نشان داده بود.

ج. گروههای مبارز مذهبی

سیاستهای سازشکارانه احزاب راست مذهبی در این چند دهه که همه بدون استثنا خود را در قدرت سیاسی سهیم و یا در یک قدمی کسب قدرت سیاسی می‌دیدند، باعث تکوین جریانهایی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ شدند که با مشی نظامی به مقابله با رژیم‌های توتالیتر برخیزند. بدون شک اندیشه سید قطب در تکوین این جریانها نقش بسزایی داشته است، زیرا او در کتاب *نشانه‌های راه حکومت‌های عرب منطقه* را تبیین کرده، اعمال ظالمانه و ضد مردمی‌شان را مخالف قوانین قرآن و جهاد علیه آنها را امری واجب و مقدس دانسته است و همچنین بنیانگذاران این جریانها، از جمله عمر عبدالرحمان، دکتر صالح سیریه و محمد عبدالسلام بی‌شک در اشاعه اندیشه مبارزه مسلحانه با تکیه به آیات قرآن جایگاه ویژه‌ای در گروههای مبارز مذهبی به خویش اختصاص داده‌اند. اکثر این جریانها و گروهها برخلاف احزاب راست مذهبی - که به اندیشه سنتی اسلام تأکید و برای کسب قدرت سیاسی و یا شرکت در آن با رژیم‌های مستبد سازش می‌کنند - به اندیشه کلاسیک تکیه کرده، اما تنها راه نجات مردم مظلوم را مبارزه قهرآمیز با رژیم‌های حاکم در منطقه دانسته و به لحاظ تاریخی این تصمیم را پدر تاریخی خویش می‌دانند.^۲

مبنای اعتقادی جماعت اسلامی مصر که یکی از فعالترین گروههای مذکور می‌باشد، به قرار زیر است: «هدف ما، رضای پروردگار و اطاعت از محمد، پیام‌آور اسلام و عمل مخلصانه، ایمانمان اعتقاد عمیق به اسلام سلفی (سنتی و کلاسیک)، اندیشه‌مان اتکا به اسلام و سنت رسول اکرم و ایده‌آلمان حکومت خلفای راشدین، راهبزی انسانها به سوی بندگی خداوند طوری که محمد انسانها را راهبزی می‌کرد، راهمان دعوت و ابلاغ نیکی‌ها و دوری‌جستن از منکرها و حرکت به سوی معیارهای شریعت پناک است که در این راه نیازمند نظم و انضباط و عبرت‌گرفتن از تجارب گذشتگان و جهاد بر مبنای معیارهای گروه هستیم و شیوه‌مان تقوا، علم، ایمان، توکل، شکر و صبر است و در دنیا زهد را پیشه خود گردانیدیم و آخرت را انتخاب کرده‌ایم.» در طول یک دهه گذشته این گروه در چند جبهه به مبارزه ادامه داده است: علیه حکومت، فعالیت‌های مسلحانه تدارک دیده و در عرصه فکری و نظری، به شدت با سیاستهای اخوان المسلمین مخالفت کرده و با جریانهای مسیحی و فرقه‌های تصوف در مصر وارد کشمکش و درگیری شده است.^۳ بیشترین آمار عملیات نظامی در مصر به این گروه اختصاص دارد، تا جایی که رژیم مستبد مصر با اقدامهای گسترده خویش نتوانسته است آن را متلاشی کند. این جریان به‌رغم چندین انشعاب درون گروهی، همچنان به موجودیتش ادامه می‌دهد.

امروزه در جوامع مسلمان‌نشین، اکثر حرکت‌های قهرآمیز را جریانهایی همانند جماعت اسلامی و جهاد اسلامی رهبری و هدایت می‌کنند و با ارگان‌ها و نهادهای رسمی دینی که مستقیم و غیرمستقیم به رژیم‌های حاکم یاری می‌رسانند، به شدت مخالفت می‌کنند و پایگاه اصلی این جریانها، دانشگاهها و اکثر اعضا و پیروانش را دانشجویان تشکیل می‌دهند و شاید بتوان گفت که این گروهها بخشی از مبارزات دانشجویان را در این جوامع هدایت می‌کنند و از آنجایی که برای

مقدس مالکیت از نقطه نظر آنان فعالیت بی‌قید و شرط بخش خصوصی است و سیاستهای دولت اسلامی باید زمینه‌های کافی ایجاد کند تا بخش خصوصی فعالیتش را گسترده‌تر کند. هم‌اکنون جامعه ما همین امر را به خوبی تجربه می‌کند، اما این تجربه برای احزاب اسلامی مطرح نیست، زیرا بینش اقتصادی آنها بخش مهمی از مبنای اندیشه‌شان را تشکیل می‌دهد. رهبر حزب رفاه می‌گوید: «دولت از دیدگاه ما باید برنامه‌ریز و هماهنگ‌کننده سیاستهای عمومی باشد و اساساً فعالیت اقتصادی را بخش خصوصی اداره خواهد کرد»^۱ در عرصه سیاسی احزاب راست مذهبی در جوامع مسلمان‌نشین، هر چند که قدرتمندترین الترناتیوهای موجود، رژیم‌های توتالیتر محسوب می‌شوند، اما از فقدان تئوری سیاسی به شدت رنج می‌برند، زیرا در تئوری سیاسی «مصلحت عمومی» به‌عنوان شیرازه اصلی و منافع مردم به‌عنوان محتوایش باید مطرح شود؛ امری که فلاسفه اسلامی در گذشته به‌عنوان «تعاون در امور» مطرح کرده‌اند. در حالی که احزاب راست مذهبی، تنها به دنبال حاکمیت شرع از طریق دخالت در سیاست هستند. از آنجایی که مردم حاشیه‌نشین و ندار، پایگاه اصلی حمایتی آنان را تشکیل می‌دهند، به‌وسیله تکیه به شعایر و سنن مذهبی می‌کوشند به طرق متعدد آنان را متشکل و در عرصه مخالفت‌های سیاسی خویش از آنان استفاده کنند. کشور مصر یکی از بارزترین نمونه‌های این موضوع است، زیرا اخوان المسلمین در آنجا نه تنها بخشی از پزشکان، وکلا، خبرنگاران و انتشاراتی‌ها را متشکل نمود، بلکه در نهادهای مذهبی و حتی مراکز آموزشی و نهادهای اقتصادی تمامی پیروان خویش را متمرکز کرده است. نتیجه فعالیت چنین احزایی در عرصه سیاسی و اجتماعی را شاید بتوان در چند بند چنین بیان کرد:

الف. اندیشه سیاسی آنان زمینه‌های مساعدی برای ادامه رژیم‌های مستبد فراهم می‌کند.

ب. فعالیت سیاسی در راستای حاکمیت احکام شرعی از قبیل حجاب، منع فروش مشروبات الکلی و تلاش گسترده تبلیغاتی علیه گروهها و جریانهای مذهبی که در جهت سرنگونی رژیم‌ها دست به اقدامهای مسلحانه و غیره می‌زنند، خلاصه می‌شود.

ج. فعال کردن تضادهای فرعی و ایجاد درگیریهای بی‌ثمر سیاسی.

با وجود این، احزاب راست مذهبی نبض اکثر حرکت‌های اجتماعی را در دست گرفته‌اند و در پی گسترش اندیشه خویش هستند. سؤالی که می‌توان مطرح کرد این است که آیا این جوامع به‌نام اسلام و دین مورد بهره‌برداری احزاب راست قرار خواهند گرفت؟ در این بحران هویت و تحمیل فرهنگ غربی و نیز بحران ارزشهای سنتی در این جوامع آیا کسب قدرت توسط این احزاب امکانپذیر است؟ بی‌گمان پرداختن به این امر نیازمند تحلیل یکایک کشورهای مسلمان‌نشین است. زیرا مؤلفه‌های متفاوتی در این جوامع، از جمله دموکراسی نیم‌بند، سابقه تاریخی و فرهنگ مبارزات و جنبشهای مردمی، احزاب قانونی و... وجود دارند، به همین دلیل شاید به جزأت نتوان اظهار نظر قطعی کرد، اما این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که موقعیت بین‌المللی و منطقه‌ای و همچنین شرایط داخلی هر یک از این جوامع به‌رغم افزایش قدرت روزافزون این جریانها زمینه کافی و مناسب رسیدن به قدرت را از آنان سلب

آنان مبارزه مسلحانه مقدس هست - همانند جریانهایی که آن را پرنسب اصلی خودش می‌دانند - به‌رغم فعالیت در این چند دهه، بیشتر به‌صورت یک فرقه و گروه کوچک همچنان به موجودیتشان ادامه می‌دهند و در رابطه با مشکلات اساسی و بحرانهای متعددی که گریبان این جوامع را گرفته است، حرفی برای زدن ندارند. اما بی‌شک فعالیت اینان در این چند دهه ثابت کرده است که مبارزه و درگیری با رژیم‌های دیکتاتور تنها در سایه یک اندیشه باز و پشتوانه غنی تئوریک، نتایج شمرتمری خواهد داشت؛ امری که این جریانها از فقدان آن به‌شدت رنج می‌برند و به همین دلیل است که حاکمیت قوانین شرعی را تنها راه‌حل خروج از معضلات می‌دانند و حامیان سرسخت و متعصب فرهنگ سنتی در این جوامع هستند و همین موضوع به‌خوبی نشان می‌دهد که نه مرحله و دوره تاریخی امروز جوامع را می‌شناسند و نه از روند تاریخی جوامع مسلمان‌نشین و چرایی اضمحلال تمدن اسلامی شناخت کافی دارند.

ضعف این جریانها به لحاظ سیاسی این است که تنها راه عدم سازش با رژیم‌ها را جنگ مسلحانه می‌دانند و همین امر نشان می‌دهد که در عرصه سیاست و مبارزه سیاسی دارای بینشی عمیق و درست نیستند، زیرا اگر می‌توانستند به عرصه مبارزه سیاسی بدون مشی نظامی و دوری از سازش گام بردارند، چه‌بسا به‌تدریج از اندیشه سنتی و اسلام کلاسیک فاصله می‌گرفتند و به عدم پاسخگویی اسلام سنتی به معضلات امروزی جوامع اسلامی پی می‌بردند. ویژگیهای این جریانها به‌طور فرموله به قرار زیر است:

۱. تکیه به اندیشه سنتی اسلام و منابع کلاسیک آن
۲. اتخاذ مشی نظامی در این جوامع
۳. تکیه اجتماعی به دانشجویان
۴. بافت طبقاتی آنان از اقشار و طبقات نادر این جوامع.

چپ اسلامی به‌عنوان جریانی در حال تکوین

در عصر حاضر ارائه تفسیری نو از اسلام در عرصه‌های فلسفی و اجتماعی برای تجدیدنمای تفکر مذهبی توسط شخصیتهایی همچون سیدجمال، اقبال لاهوری، شریعتی، مالک‌ابن نبی و حسن حنفی و دیگر متفکرینی که برداشتی از توحید و اسلام در عرصه‌های انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و هستی ارائه کردند، تکوین یافت. اما به دلایل گوناگون این نوع بینش تاکنون نتوانسته است مخاطبین اصلی خویش، یعنی مردم را به سوی خویش جلب کند. شاید ضعف در انسجام اندیشه سیاسی این تفکر و یا عقب‌ماندگی مفرط فرهنگی و ریشه‌دار بودن اندیشه اسلام سنتی در این جوامع از اعم دلایل آن به حساب آید. مهمتر از اینها «تجدید بنای تفکر مذهبی» و یا طرح موضوعی به‌نام «رنسانس اسلامی» باید پایه‌های فلسفی‌اش را در این دوران تکوین و در راستای استحکام و استمرار آن اقدام می‌کرد؛ امری که توسط علامه اقبال لاهوری شروع شده بود. او جزء معدود اندیشمندانی در این عصر بود که به ضرورت فلسفه برای تجدید بنا تأکید داشت، اما بعد از او تنها حسن حنفی در این راستا گامهایی برداشت. شاید بتوان گفت که دیگر اندیشمندان مسلمان کوشیدند که شالوده‌های تجدید بنا را بر مبنای تئوری‌های اجتماعی پی‌ریزی کنند. البته همین امر را ما در «الهیات رهایی‌بخش» هم به‌خوبی می‌بینیم،^۲ زیرا متفکرین این جریان بیش از آنکه به مبنای فلسفه و کندوکاو در این حوزه همت گمارند، در عرصه تئوری‌های اجتماعی و سیاسی

جهت از بین بردن معضلات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در کشورهای امریکای لاتین تلاش‌الایی از خویش نشان داده‌اند. البته شرایط اسفناک مردم، این جریانها را به‌شدت تحت تأثیر قرار داد و شاید به‌همین دلیل است که پاره‌ای از آنان برای تجدید بنا، طرح تئوری‌های اجتماعی و سیاسی را ضروری دیده‌اند. علی‌رغم اینکه متفکران «رنسانس اسلامی» و اندیشمندان «الهیات رهایی‌بخش» هر دو به‌خوبی از روند تحول در اروپا و ریشه‌های اصلی این تحول که مدیون تحول در نوع نگاه به هستی و تغییر روش در معرفت‌شناسی و شناخت بوده است، مطلع بودند. اما در عمل راه دیگری انتخاب کردند؛ راهی که به تجدید بنای اسلام در خاورمیانه و مسیحیت در امریکای لاتین - در کشورهای نظیر آرژانتین و برزیل - در چهره یک ایدئولوژی اجتماعی، سیاسی ختم شده است که گروهها و جریانهایی بر مبنای این ایدئولوژی در کشورهای نظیر ایران، مصر، ترکیه پا به عرصه حیات گذاشته‌اند. شاید بتوان ماهیت فکری آنها را در چند موضوع اساسی و اصلی خلاصه کرد:

۱. نقد و بررسی اسلام سنتی در تاریخ جوامع مسلمان‌نشین و نقش فرهنگ منجمد مذهبی در شرایط امروز این جوامع و طرح پالایش فرهنگی، جهت زدودن جهل و خرافه ناشی از آن فرهنگ و مقابله با جهتگیریهای ضدانسانی و ضد اجتماعی آن. زیرا قشری‌گری در این جوامع بیش از هر امری یک مسأله فرهنگی است و تغییر و تحولات بنیادین اجتماعی هنگامی در این جوامع به‌وجود خواهد آمد که اندیشه، فکر و فرهنگ به‌طور ریشه‌ای دگرگون شوند. به زعم اینان «رنسانس اسلامی» تنها راه خروج از بحران این جوامع قلمداد می‌شود.
۲. جریانها و روشنفکران معتقد به احیای تفکر مذهبی تلاش کرده‌اند به نسبت توان تئوریک خویش، جهتگیری برای طلبانه اسلام را مطرح کنند، اما در همین حوزه، یعنی اقتصاد، تنها به طرح کلیات موضوع اکتفا کرده‌اند و از چارچوب ایده‌های کلاسیک اقتصادی رادیکال که در قرن ۱۹ در اروپا طرح شده بود، فراتر نرفتند.
۳. ویژگی سوم اینان، طرح اندیشه اجتهاد در ساختمان فکری اسلام است. زیرا با تکیه به این اصل امکان برداشتهای عمیق فلسفی و اجتماعی از اسلام مهیا می‌شود و در سایه همین امر روشنفکر قادر است به مسائل ضروری، نو و جدید پاسخ دهد و آن باعث می‌شود که از انجماد اندیشه دینی جلوگیری شود.
۴. فعالیت این جریانها تنها در عرصه مطبوعات غیرقانونی و قانونی و ایجاد نهادهای مستقل فرهنگی است.

دو موضوع به‌شدت روشنفکران پیرو اندیشه احیا را تهدید می‌کند: غلبیدن به کار سیاسی صرف، بدون در نظر گرفتن این مهم که هم‌اکنون بحرانهای گوناگون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تمامی مناسبات این جوامع را تحت تأثیر قرار داده است و یا غلبیدن به کار فرهنگی صرف که با روح اجتماعی و سیاسی اسلام اصیل در تناقض است. تمامی جریانهای پیرو این اندیشه در ایران بعد از انقلاب با مسأله اول دست به‌گریبان شدند و به فعالیت سیاسی پرداختند و یا اگر بخشی از آنان به کار فکری و تئوریک اهمیت می‌دادند، اندک بودند و یا برای توضیح خط مشی سیاسی‌شان بود و امروزه موضوع دوم، اکثر این جریانها را در مصر و ترکیه تهدید می‌کند.

واقعیت این است که این جریانها هم‌اکنون در جوامع اسلامی قادر نیستند در روند تحولات سیاسی و اجتماعی نقش اصلی و

تعیین کننده داشته باشند، پس آیا پاسخ بحرانهای این جوامع را، لیبرالیسم نوع شرقی و یا جریانهای چپ مارکسیست خواهند داد؟ برای روشنفکر آگاه، کارنامه لیبرالیسم جهان سومی کاملاً روشن است، زیرا از آنجایی که این جریان از هیچ گونه ریشه تاریخی و فرهنگی در این جوامع برخوردار نیست، با سلاح زور و کودتا، استبداد و سرکوب و با تکیه به طبقات ممتاز اجتماعی از منادیان دروغین توسعه و ترقی در کشورهای مصر، ایران و ترکیه بوده‌اند. مبنای اصلی این جریان تقلید ظاهری از تمدن کنونی و بالطبع، قربانی کردن تاریخ و فرهنگ و به حراج گذاشتن همه سرمایه‌های مادی و معنوی بوده و هست. همین جریان به عنوان یکی از علل محرومیت میلیونها انسان محسوب می‌شود و از هیچ مشروعیت قانونی و مردمی برخوردار نیست و به لحاظ سیاسی مشروعیت ندارد، زیرا این جریان نه مروج قانون و نه به رفاه عمومی و مصلحت اجتماعی که جزء شالوده‌های اصلی لیبرالیسم غربی است، اهمیت داده است. به لحاظ سیاسی به سرکوب و استبداد تکیه کرده است، به لحاظ اقتصادی تکیه‌گاهش در داخل این جوامع به طبقات ممتاز و در عرصه بین‌المللی به سرمایه‌داری جهانی است، نمونه‌های بارز آن هم اکنون در رژیم‌های مصر، الجزایر، اردن، تونس و مراکش به خوبی مشاهده می‌شود.

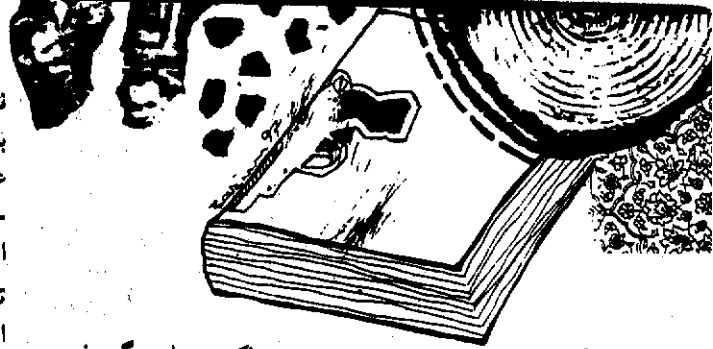
تناقض اصلی این جریان این است که از یک سو در این جوامع به آزادی مطبوعات، رعایت حقوق بشر، حقوق زن و حمایت از تشکلهای صنفی تأکید کرده و به قانون و قراردادهای اجتماعی تکیه می‌کند و مسأله حداقل رفاه اجتماعی برای طبقات نادر را مطرح می‌کند و از سوی دیگر در پراتیک و عمل و سیاستگذاریها علیه تمامی این مسائل اقدام می‌کند. دستاورد این جریان در این دو قرن جز تعمیق مشکلات و ناهنجاریها چیز دیگری نبوده است. ویژگیهای عمده این جریان در شرایط کنونی به قرار زیر است:

مخالفت با هرگونه تغییر و تحول بنیادین در عرصه سیاست و اقتصاد و مقابله با ایجاد زمینه‌های انقلاب اجتماعی، طرح فرم‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهت همراه کردن قشر روشنفکر در راستای ادامه حاکمیت خویش، سازماندهی پیروان خویش در نهادهای رسمی و غیررسمی حکومتی و از جمله در قالب احزاب قانونی، مطبوعات دولتی، تلاش جهت کسب پایگاه اجتماعی برای بهره‌برداری از آن در معادلات سیاسی، پیروی از سیاستهای مالی - اقتصادی نهادهای بین‌المللی از جمله بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، سرکوب سیستماتیک و گسترده مخالفین و توده‌های عاصی، تلاش برای بی‌اثر کردن هرگونه تشکل مستقل روشنفکری و... همین ویژگیها باعث ادامه حاکمیت رژیم‌هایی شده است که به لیبرالیسم نوع شرقی و جهان سومی تکیه کرده‌اند و آن چنان شالوده‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در ترکیه، مصر، الجزایر و اردن را تحت تأثیر قرار داده‌اند که صحبت از تغییر و تحول اساسی درست بیشتر به یک خیال‌بافی نزدیکتر است تا به واقعیت این جوامع در این برهه از زمان. زیرا موقعیت اجتماعی و اقتصادی این جوامع به درستی نشان می‌دهد، اگر ویژگیهای لیبرالیسم جهان سومی در اندام جامعه نفوذ کند، به تدریج پایگاه اجتماعی این جریان، نه تنها بر تمامی منابع اقتصادی و نهادهای احزاب و رسانه‌های گروهی تسلط بیشتری خواهد یافت، بلکه حتی امکان هرگونه تغییر در عرصه سیاسی مجال خواهد شد.

در شرایط کنونی که عدم مشروعیت سیاسی و اجتماعی حکومتهای منطقه از یک سو و رشد روزافزون جریانهای راست مذهبی، مسجلی و روشن است، جریانهای چپ مارکسیسم در روند این جوامع چه تأثیری می‌توانند از خود به جا بگذارند؟

چپ مارکسیست به‌طور کلی در جوامع مسلمان‌نشین سه مرحله را تاکنون پشت‌سر گذاشته است: مرحله تکوین و آغازین آن در این جوامع با فعالیت گسترده بلشویک‌ها در روسیه و سپس انقلاب اکتبر عجین شده است که باعث تکوین احزاب برادر گردید، در مرحله بعدی با اوج‌گیری جنبش چریکی در جهان در بعضی از کشورهای خاورمیانه، گروههایی پا به عرصه حیات نهادند که با پشتوانه قراردادن اندیشه ملرکس و مائو و مبارزاتی همچون چه‌گورا به مبارزه مسلحانه روی آوردند و در مرحله کنونی اکثراً به متشکل کردن کارگران و مبارزه سیاسی با استفاده از شیوه‌های غیرقانونی، قانونی و علنی گرایش دارند. هم‌اکنون ترکیه و الجزایر را دو نمونه بارز فعالیت سندیکایی این جریان می‌توان محسوب کرد. در همین مرحله، این جریان با یک معضل اساسی روبه‌رو شد و آن، اضمحلال بلوک شرق بود. همین امر هر چند که در کوتاه‌مدت باعث تنشها، سردرگمی‌ها و انفعال بخشی از روشنفکران وابسته به چپ مارکسیست در این جوامع شد، اما به تدریج بخشی از آنان توانستند به اهمیت دموکراسی و آزادیهای اجتماعی و فردی پی برند و قسمیری نو از هویت ایدئولوژی خویش ارائه کنند.

بعد از جنگ جهانی دوم تا امروز چپ مارکسیست در هیچ‌یک از جنبشهای سیاسی و اجتماعی در جوامع مسلمان‌نشین نتوانسته است نقش اساسی داشته باشد و تنها در بخشی از اقطار روشنفکری نفوذ کرده است؛ امری که می‌توان در مطبوعات مستقل، گروههای کوچک سیاسی و محافل روشنفکری و نفوذ در تعدادی از سندیکاهای کارگری مشاهده کرد. آیا عقب‌ماندگی فرهنگی این جوامع علت اصلی آن بوده؟ یا اینکه این جریان به شدت از فقر تئوریک رنج می‌برد؟ و یا به دلیل بهای پرداختن به فعالیت سیاسی صرف نتوانسته است، دارای پایگاه اجتماعی شود؟ ضدیت با مذهب چه نقشی در عدم توده‌ای شدن این جریان ایفا کرده است؟ آیا علت آن، عدم انطباق تئوری‌های کلاسیک این اندیشه بوده است؟ به نظر می‌رسد تمامی این عوامل، سهمی جدی در روند این جریان داشته باشند، با این وجود فقر تئوریک این جریان، شاید نقش کلیدی و پایهای را ایفا کرده است. زیرا اندیشه و بینش مارکسیست در غرب در زمینه‌های متعدد مورد ارزیابی اندیشمندان و متفکران علوم سیاسی و مبارزان قرار گرفته بود. و پر از یک سو و لوکاچ و گرامشی از سویی دیگر و یا کلا بنیانگذاران مکتب فرانکفورت در عرصه‌های فلسفی و اجتماعی و سیاسی در راستای تعمیق و نقد همه‌جانبه اندیشه مارکسیسم، به مارکسیسم سنتی و کلاسیک گام نهادند و یا مارکسیسم ساختگرا، این اندیشه را در سه‌حوزه سیاست، ایدئولوژی و اقتصاد غنا بخشیدند. که همین نقد و بررسیهای علمی و جدی باعث به وجود آمدن نئومارکسیست در اروپا شد. اما در جوامع عقب‌مانده از آنجایی که ارزشهای سنتی پابرجا و از سابقه دیرینه‌ای برخوردار است، مترقی‌ترین اندیشه‌ها با ویژگیهای تحجر و ساده‌سازی همراه می‌شود که شاید یکی از دلایلی که مارکسیسم در این جوامع، سطحی و ساده شد، بی‌توجهی و عدم شناخت پیروان این اندیشه نسبت به موقعیت فرهنگی این جوامع و همچنین عدم شناخت درست و



نتیجه آنکه:

بحران هویت، عدم توسعه و نبود دموکراسی، سرکوب مستمر و شکاف عمیق اقتصادی، فقر گسترده، مسأله مهاجرت و درنهایت افزایش جمعیت همگی عواملی به شمار می‌آیند که احزاب راست مذهبی در این جوامع روزبه‌روز قویتر گردند و برای مقابله با آنان پرداختن به تبلیغات صرف، نه تنها معضلی را حل نخواهد کرد، بلکه باعث ارضای خاطر می‌شود، به همین دلیل است که پاسخ این معضلات و بالطبع مبارزه با رژیم‌های مستبد و احزاب راست و اسلام کلاسیک در این جوامع، تنها در سایه ایجاد تغییرات بنیادین، یعنی کار مستمر فرهنگی - فکری و مبارزه سیاسی اصولی و نه شتاب‌زده، مهیا می‌شود. از آنجایی که مشکلات در این جوامع تا مغز استخوان رسوخ کرده است، روشنفکر در این جوامع دو رسالت اصلی دارد:

۱. کار فرهنگی و فکری ۲. تلاش برای به‌وجود آوردن نهادهای مستقل روشنفکری و توده‌ای. از کانال نهادهای مستقل توده‌ای مبارزه صنفی و طبقاتی و سیاسی به منصفه ظهور خواهد رسید و در حوزه فعالیت فکری و نظری و فرهنگی سنتهای عقب‌مانده، ضدانسانی و افکار ارتجاعی تأثیر عملی‌شان را در روند این جوامع از دست خواهند داد. بر مبنای چنین کاری است که احزاب سیاسی اصولی به‌وجود خواهند آمد، نه جریان‌هایی که فقط به‌دنبال کسب قدرت سیاسی باشند. آیا روشنفکران در این جوامع به آن چنان بلوغ فکری و فرهنگی رسیده‌اند که پایه‌های دموکراسی، مبارزه صنفی و سیاسی و طبقاتی زحمتکش‌شان را که از طریق نهادهای مستقل عملی است، بنا نهند؟ و یا نه، عاجلترین و فوری‌ترین کار را همان سرنگونی رژیم‌های مستبد می‌دانند و تمامی انرژی و توان خویش را صرف این امر خواهند کرد؟

در سایه انتخاب راه اول در یک پروسه طولانی، ناهنجاریهای اساسی این جوامع (که به‌عنوان ویژگیها از آنها نام بردیم) و همچنین رژیم‌های مستبد از بین خواهند رفت. اما پرداختن به راه دوم و صرف تمامی کوششها و معطوف کردن همه مسائل به عرصه سرنگونی رژیم‌های دیکتاتوری و وابسته منجر به تغییر نخبگان در رأس حکومتها می‌شود.

پادداشتها

۱. مجموعه سخنرانیهای نجم‌الدین اربکان، که در کتاب مسائل اصلی و پایه‌ای ویکه در تابستان ۱۹۹۱ منتشر شده است.

Türkiye'nin Temel Meseleleri Prof. Dr. Necmettin Erbakan

۲. این تمیمه در قرن هفتم هجری تا اواسط نیمه اول قرن هشتم هجری با حکام به شدت مخالفت ورزید و سالهای منهدی در زندانهای گوناگون گذراند و آخرالامر در سال ۷۲۸ هجری در زندان شام مرده. انلیشه او را شاید بتوان در دو امر کلی خلاصه کرد: الف. بازگشت به قرآن و احیای سنت پیامبر اسلام ب. مبارزه و جهاد علیه حکام ستمگر. اقبال‌لاهوری در کتاب تجدید حیات دینی درباره این شخصیت اسلامی می‌گوید: «او اولین کسی است که شعار بازگشت به قرآن را طرح کرده. اما بعد از مرگ او پیروان انلیشه اسلام سنتی در جوامع عرب کوشش فراوانی کردند تا از افکار او به‌سود خویش استفاده کنند و در این راه موفقیت‌های زیادی کسب کردند تا جایی که هم‌اکنون دربار سعودی یکی از مروجین آرا و افکار او به سود خویش است.

۳. جریانات اسلامی در مصر، نوشته صالح الوردانی، صفحه ۱۳۴، (الحركة الإسلامية في مصر) قاهره، ۱۴۰۷/۱۹۸۸م.

۴. فرهنگ دین، برگزیده مقالات دائرة المعارف دین، ویراسته میرجا الیاده، هیأت مترجمان، زیر نظر بهاء‌الدین خرمشاهی، صفحه ۱۶۴.

همه‌جانبه همین اندیشه در چارچوب روند فکری - فرهنگی غرب است.

مارکسیسم جهان‌سومی در چند تئوری ساده و کلی خلاصه شده است: جبرگرایی اقتصادی، مبارزه طبقاتی، حکومت کارگری، دورانهای تاریخی و مبارزه حزبی. در حالی که در غرب بعد از به‌وجود آمدن ایده‌آلیسم و سپس تکوین و رشد پوزیتیویسم و همراه آن تحولات عمیق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و زایش مکاتب فلسفی و اخلاقی، آن جوامع به فلسفه روشنگری نزدیک شدند و لائیتیسیم شکل گرفت. می‌بینیم که یک پشتوانه عظیم فرهنگی و فکری از یک‌سو و از طرف دیگر تغییر مناسبات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و زایش علم و تکنیک، باعث تولد مارکسیسم شد. یعنی مابین سالهای ۱۶۷۰ تا ۱۸۰۰ فلسفه روشنگری در سه پایه استقلال عقل در مقابل دگمیت دین، تکیه به بینش علمی و نقادانه بر اساس عقل‌گرایی و نیز اخلاق آزاد و مستقل از قید کلیسا، زمینه کافی و لازم را فراهم کرده بود. در حالی که در جوامع مسلمان‌نشین ارزشهای سنتی، تابوها، برداشت دگم از دین، خرافات، شور و احساسات دینی در مقابل خردگرایی همچنان حکمفرماست و از آنجایی که چپ مارکسیست خود را اشاعه‌دهنده لائیتیسیم می‌دانست، نتوانست به لحاظ فرهنگی این جوامع را تحت تأثیر خویش قرار دهد و با بیگانگی فرهنگی در این جوامع مواجه شد. در جوامع شرقی و مسلمان‌نشین فرهنگ با مذهب عجین شده و رابطه نزدیک و تا حدی تنگاتنگ دارد. به همین دلیل این جریانها به‌طور اعم یا باید به نظام حاکم، یعنی با سرمایه‌داری، همدستان و همدست در جهت نابودی فرهنگ تاریخی، ملی و مذهبی شوند و یا در راستای پالایش فرهنگی و زدودن خرافه و جهل گام بردارند، یعنی به‌عناصر بالنده و خردگرا در این فرهنگ تکیه کنند؛ عناصری که می‌توانند نجات‌بخش و حرکت‌زا باشند، تا بیگانگی خویش را از یک‌سو با این جوامع حل کنند و از طرف دیگر بتوانند به جنبش اجتماعی تبدیل شوند. همان‌طور که قبلاً گفتیم تغییر و تحولات اجتماعی، ناشی از تحولات فرهنگی و فکری در یک جامعه است که همین امر زمینه‌های لازم و مکفی برای انقلاب اجتماعی را فراهم می‌کند. زیرا نمی‌توان عناصر بالنده، انسانی و خردگرا و مترقی را در یک فرهنگ نادیده گرفت یا حتی در راستای نابودیش گام برداشت و در همان حال با جامعه پیوندی طبیعی برقرار کرد. به‌نظر می‌رسد اگر چپ مارکسیست در این جوامع به‌غنائی لازم تئوریک نرسد و به اندیشه بهای کافی ندهد، نخواهد توانست در عرصه‌های فلسفی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر قابل ملاحظه‌ای از خویش در روند این جوامع داشته باشد و تنها می‌تواند در حوزه مسائل سیاسی، آن هم با تکیه بر بخشی از روشنفکران برای تحقق ایده‌آلهایی گام بردارد که زمینه‌های لازم ذهنی و عینی آنها اساساً فراهم نیست. به‌همین دلیل شاید به جرأت بتوان گفت که مارکسیسم همچنان نقش فرعی در عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایفا خواهد کرد.